

شیخ
شهادت شهیدی

مشاء

نوشته

سید محمد جعیب مشائی

مقدمه

خاطر نورانی احبابی عزیز الہی علیہم بہما اللہ را
مستحضر میدارد که چون وقایع ناگوار ضوضاء منشارخ نمود
این عبد از نزدیک ناظر وقایع و حوادث آن بوده و وقایع
اتفاقیه را دیده و در این مختصر بشرح آن پرداخته است
ناگفته نماند که در بعضی حوادث نیاز اطلاعات ثقة احبابی
الہی که خود ناظر جریان ضوضاء بوده اند استفاده گردیده
و مزیداً للتذکر به رشته تحریر درآمده است .

سید محمد طبیب منشاری

مؤسس قلم طبع عاتی امری
 ۱۲۷ میل

محضری از زندگی آقا سید محمد طبیب منشاری

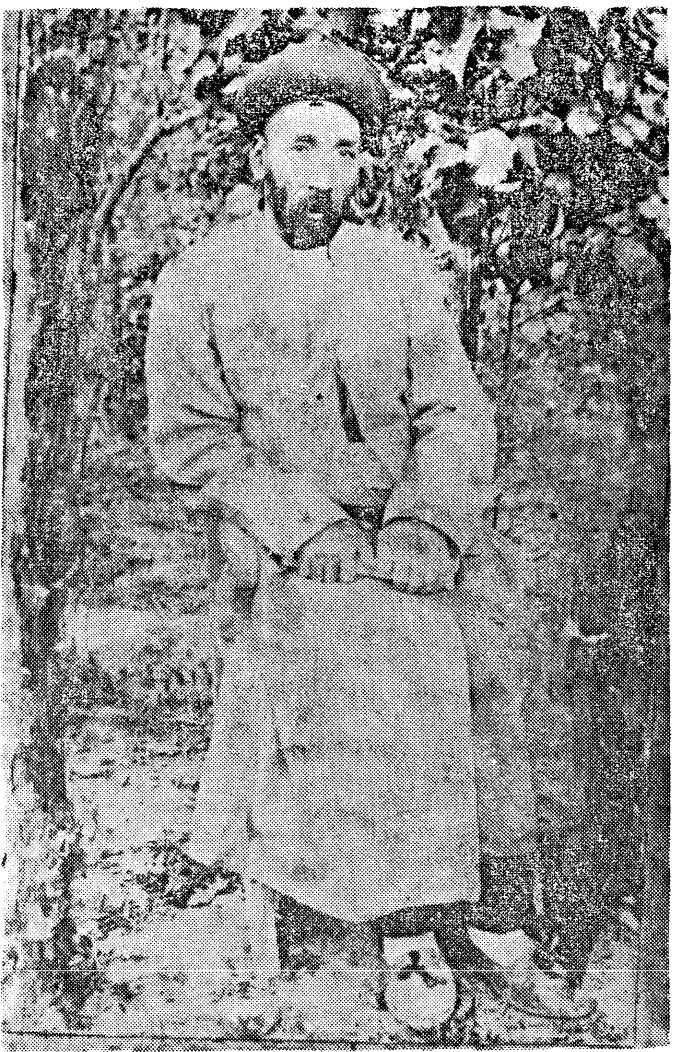
آقا سید محمد طبیب منشاری فرزند آقا سید عبد الغنی و
سکینه خانم در سن ۱۲۸۰ هـ در یزد متولد شد و
تحصیلات مقدماتی را در موطن خود به اتمام رسانیده سپس
جهت ادامه تحصیل و فراگرفتن علم طب به تهران مسافت
کردند و در طی سال‌ها عدیده در فن طب ایتیه حاذق
شدند و به یزد مراجعت نموده به امر الله اقبال و بشرف
ایمان فائز گردیدند.

حدود پنج سال قبل از اوضاعه یزد جناب آقا اکبر
شهید فرزند آقا میرزا ابراهیم خباز از جناب آقا سید محمد
طبیب برای اقامت در منشار دعوت بعمل آوردند ولذا جناب
آسید محمد از یزد به منشار هجرت نموده در آنجا توطن
اختیار فرمودند ابتدا مدتی در منزل جناب آقا اکبر
(شهید) که حالیه محل حظیرة القدس منشار است سکونت
کرد و سپس به منزلی در پشت حسینیه منشار و جنب مسجد
نقل مکان نمودند.

پس از چندی جناب آسايد محمد با بی بی ریابه دختر
مرحوم حاجی سید حسین بنادکی ازدواج نموده وازایشان
صاحب دو فرزند گردیدند.

در سال ۱۳۲۱ هـ ق در منشار ویزد موضوعه عظیمی .
 بیا شد احبابی الہی در این رژیه کبری جام شهادت -
 نوشیدند اماً جناب آسید محمد طبیب با آنکه در آن -
 ایام ساکن منشار بودند از شر اعدا مصون و محفوظ
 مانده و آنچه در جریان موضوعه واقع شد بر شته تحریر
 کشیده بصورت جزوی ای تنظیم نمودند درباره وقایع
 ایام موضوع آقا سید ابوالقاسم بیضائیز حاجی محمد
 طاهر مالمیری کتبی تألیف نموده اند که کتاب تاریخ -
 شهدای یزد نوشته حاجی محمد طاهر مالمیری منتشر
 شده است جناب آسید محمد طبیب منشاری در سن
 ۵۶ سالگی در سنه ۱۳۳۶ هـ ق باحسن خاتمه و
 بکمال تسلیم و رضا بجهان بالا صعود نمودند و در -
 قبرستان منشار مدفون شدند لوح صارکی از حضرت
 عبدالبهاء که زینت بخش این کتاب است خطاب —
 بشاراللیه بدست آمد که نشانه مراتب ایمان و —
 ایقان است





هـ و الـ بـ هـ

يـ زـ . جـ نـ اـ بـ آـ سـ يـ مـ حـ مـ دـ طـ بـ هـ عـ لـ يـ هـ بـ هـ اـ بـ هـ

مـ لـ اـ حـ طـ نـ مـ اـ يـ نـ دـ

هـ و الـ بـ هـ

الـ هـ تـ عـ اـ لـ يـ تـ بـ ظـ هـ وـ رـ ئـ ظـ الـ اـ عـ ظـ فـ آـ فـ اـ قـ آـ يـ اـ تـ كـ و~ تـ عـ وـ زـ تـ

بـ جـ مـ الـ اـ كـ رـ مـ فـ مـ لـ كـ وـ قـ بـ يـ نـ اـ تـ كـ عـ مـ يـ اـ عـ يـ اـ نـ لـ مـ تـ رـ آـ تـ اـ

قـ دـ رـ تـ كـ الـ تـ اـ حـ اـ طـ اـ حـ اـ طـ آـ فـ اـ قـ الـ وـ جـ وـ دـ صـ مـ اـ وـ سـ اـ مـ سـ اـ مـ

نـ دـ اـئـ كـ فـ يـ الـ يـ مـ دـ وـ جـ وـ خـ سـ رـ صـ فـ قـ هـ تـ مـ عـ نـ الرـ فـ مـ رـ فـ دـ

وـ عـ جـ رـ تـ الـ مـ قـ لـ تـ هـ عـ مـ يـ اـ عـ وـ عـ جـ رـ تـ الـ مـ قـ لـ تـ هـ عـ مـ يـ اـ عـ

الـ اـ زـ انـ الصـ مـ اـ عـ و~ لـ دـ ئـ دـ الـ اـ صـ فـ اـ لـ كـ لـ تـ كـ الـ عـ لـ يـ اـ عـ وـ لـ و~ عـ يـ اـ

اـ لـ اـ يـ اـ تـ كـ تـ ا~ بـ الـ م~ بـ يـ ا~ نـ ل~ سـرـ ال~ ا~ خـ فـ . اـىـ رـ بـ لـ كـ الشـ كـ بـ ماـ

ا~ س~ م~ ع~ ت~ ن~ ا~ ال~ د~ د~ ا~ و~ و~ ق~ ق~ ت~ ن~ ا~ ع~ ل~ ا~ ص~ ف~ ا~ و~ ا~ ط~ ع~ م~ ت~ ن~ ا~ ن~ ع~ م~ ا~

الـ اـ ل~ ا~ و~ ب~ ع~ ث~ ت~ ن~ ا~ ي~ د~ الل~ ق~ ا~ م~ ر~ ق~ د~ ال~ ن~ ف~ و~ ال~ ه~ و~ ه~ د~ ي~ ت~ ن~ ا~

ا~ ل~ ي~ س~ ب~ ي~ ال~ ت~ ق~ و~ ن~ و~ ر~ ت~ ا~ ب~ ص~ ا~ ر~ ا~ ب~ ن~ور~ ال~ ه~ د~ و~ ش~ ر~ ح~ س~

ص~ د~ و~ ر~ ن~ ا~ ب~ م~ ش~ ا~ ه~ د~ آ~ ي~ ا~ ت~ ك~ ب~ ر~ ف~ ر~ ح~ ق~ ل~ و~ ب~ ن~ ا~ ب~ ش~ ا~ ر~ ا~

ع~ ظ~ ه~ م~ و~ ش~ د~ د~ ا~ ز~ ن~ ا~ ج~ ن~و~ د~ م~ ل~ ك~ ت~ ال~ ب~ ه~ ب~ ه~ و~ ق~ و~ ي~ ظ~ ه~ ر~ ن~ ا~

ب~ ه~ ف~ ي~ ق~ من~ م~ ل~ ا~ ك~ ت~ ه~ ج~ ب~ ر~ و~ ت~ ال~ ع~ ل~ ي~ ح~ ت~ م~ ل~ ا~ ال~ ا~ ق~ ا~ ق~ ص~ ي~ ت~

ظ~ ه~ و~ ا~ ح~ ا~ ط~ ا~ ت~ الس~ ب~ ع~ الط~ ب~ ا~ ق~ آ~ ت~ ا~ ش~ ه~ و~ د~ ك~ ا~ ي~ ر~ ب~

ل~ ك~ ال~ ح~ م~ د~ ع~ ل~ ي~ ك~ ا~ ي~ د~ ع~ د~ ك~ ال~ ذ~ ي~ ت~ و~ ج~ ه~ ال~ ي~ ك~ و~ ت~ ش~ ي~ ت~

ب~ ح~ ب~ ل~ ك~ و~ ت~ م~ س~ ك~ ب~ د~ ي~ ل~ ك~ ع~ ل~ ي~ م~ ا~ ي~ ح~ ب~ و~ ي~ ر~ ض~ ف~ ن~ ا~ خ~ ر~ و~ ال~ و~ ل~

ا~ ن~ ك~ ا~ ن~ ت~ ال~ ك~ ر~ ي~ م~ الر~ ح~ م~ الر~ ح~ م~

تاریخ ضوباء منشار يوم شنبه غرہ شهر ربیع الثانی
یکھزارو سیصد و بیست و یک هجری قمری مطابق سنہ ۱۲۸۲
شمسی بیست و ششم زوین (۱۹۰۳) یکھزارونہصد و سیصد
میلادی هشتمن تیرماہ جلالی سنہ (۱۸۲۵) - هشتمن و بیست و
پنج جلالی سنہ (۱۲۷۲) یکھزارو و بیست هفتاً و فرس و اول
یوم الجلال من شهر الرحمہ من سنہ البھاء - اب - من
الواحد الرابع من ظہور نقطۃ البيان روحی و ارواح العالمین
لمظلومیته الفدا یعنی سنہ (۶۱) شصت و یک بیانی بود
است .

ہوا المعلم المؤمن القمر

سبحانک اللہم یا حق بانور الشمس المشرقه من افق
الظهور فی اللیل المدلهم الدی چوروا شکرک شکر المعرف
بالعجز والقصور عن اداء الحمد والشکور علی عن سلکتني
فی سبیل حبک والتصدیق لا مرک والخضوع والخشوع
لساحت کیریائک یامن طاف فی حولک ملکوت الاسماء یا
موجد الاشياء جلت عظمتك و علت کلمتك و عمت نعمک و آلائک
روحی و ذاتی و کینونتی لتراب اقدام احباک الفدا والثبوت
والوثوق لمکر عهدک و هیکل میثاک الذی هو علة الایجار

وغایة آمال العباد سر الله الاقم و غصن الله الاعظم حضرت
عبد البھاء روحی وقلبی و فواری وروح من فی الوجود
لمظلومیته الفدا و التکبیر والبھاء علی اولیائک و احباک
والشهداء فی سبیلک الذینهم حملوا الرزاکا و البلایات سلیما
لامرک و انفقوا ما عندهم .

ح بالجمالک و سفك دمائهم فی سبیلک علیهم بهائک
الا بهی استلک باسمائک الحسنی و صفاتک العلیا بان
توییدنی و توفیقی لخدمت امرک و اعلاه کلمتك و نشرنفاتک
و ترویج شریعتک آمین یارب العالمین و بعد حسب الامر
مبارک حضرت مولی الوری ارواح العالمین لفضلک الفدا
معروض حضور مبارک احباک الله و ثابتین بمحیاک اللہ
علیهم بھاء الله الا بهی میدارد .

درسنہ ۱۳۲۱ - یکھزارو سیصد و بیست و یک هجری
قمری مطابق با سنہ (۶۱) شصت و یک من ظہور نقطۃ البيان
روحی و ارواح العالمین لا نقطاعه الفدا کہ حضرت ابن
ابھر علیہ بھاء الله از طهران به بزر آمدند احباک
منشار شوقا للقائے خدمت حضرتش استدعا نمودند کہ
چند روزی بجهة تبلیغ امر الله و ملاقات احباک اللہ بمنشار
آئند حضرت ابن ابھر استدعای احباک منشار را قبول
فرموده در ایام عید سعید رضوان همان سنہ بمنشار آمدند
ورود آنحضرت اسماں مزید شور و انجذاب و اشتعال نار

محبت احباب و علت بروز بفخر وعد اوت اغیار شد .
قوله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمت
للمؤمنین ولا يزيد الظالمين الا خسارا فنعم ما قال المولوي
الرومی ان خورد گردد همه نور احد و آن خورد گردد همه
بفخر و حسد .

حضرت ابن ابهر چهار روز در منشاد توقف فرمودند و
در روز پنجم از راه قصبه تفت به بلدہ یزد مراجعت —
نمودند و بعد از چند روز از بلدہ یزد بسمت طهران
حرکت فرمودند .

مقارن این حال میرزا ابراهیم امام جمعه بلدہ یزد که
چندی در شهر اصفهان متوقف بود در عصر روز شنبه شانزده هم
ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک
هجری وارد یزد شد اهالی یزد در امام جمعه جمیع
شدند و از شور و اشتعال احباب و تاسیس مشرق الا ذکار
حکایت و شکایت نمودند غرور ریاست و نخوت فقا هت که
شیوه دیرینه علماء سوء است رامن گیر امام جمعه شد و
خلق را امر به قتل احباب نمود اشرار یزد و اربابان غرض
بفکر شورش و بلوا افتادند روز دوم وارد امام جمعه جمیع
از اشرار بد رکان جناب آقا محمد عطار ابن حاجی
عزیزخان جمع شدند و سنگ بد کان او ریختند و اورا گرفته

نژد امام جمعه هر دند و خواستند وی را بقتل رسانند ولی
بعضی از اغیار نظر بحسن سلوک و امانت و دیانت جناب
محمد مانع شدند و او را از دست اشرار رها کردند در روز
سیم ورود امام جمعه که روز شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول
سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست یک بود حسن ابی
رسول که یکی از اشرار یزد بود سه ساعت بعد از طلوع
آفتاب در وسط بازار یزد جناب حاجی میرزا حلیلی ساز
را به ضرب ساطور قصابی شهید کرد شاهزاده حسین میرزا
ملقب به جلال الدله پسر شاهزاده مسعود میرزا ملقب به
ظل السلطان که در آن سنه حاکم یزد بود مطلع شده
گماشتگان خود را فرستاد و اشرار و شورشیان را از شورش
منع و آرام نمود و چون خبر شهادت جناب حاجی میرزا
بسیع مهارک احباب منشاد رسید بعد از تأثیر و تحسر مجلس
فاتحه ترتیب دادند و تمام احباب منشاد در آن مجلس
جمع شدند و بعزمداری و تلاوت آیات مشغول گردیدند
انعقاد مجلس فاتحه و عزاداری سبب مزید بفخر و اشتعال
نار عداوت و بفضا می‌فضیین شد و بفکر بلوا و شورش و قتل
احباب افتادند و از کوشیده و کنار احباب را تهدید بقتل
مینمودند .
احباب گفتگو و خیال اغیار را بحکومت بلد ابلاغ کردند .

حکومت ده نفر از سوارهای شاهسون را بسر کرد کسی عیسی خان سرتیب مامور نمود که بجهة حفظ احباب و منع از شورش و فساد اغیار به منشار بیاید عیسی خان پاره نفر سوار شاهسون به منشار آمد و در خانه محمد کلانتر ابن حاجی علی اکبر منشاری وارد شد و چهار روز در منشار توقف نمود روز چهارم که روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری بود مقارن غروب آفتاب پک نفر سوار از جانب حکومت وارد منشار شد و کاغذی ممهور به مهر حکومت بدست عیسی خان داد این عبد در آن مجلس حاضر بود چون عیسی خان کاغذ را کشید و خواند مضطرب گردید از عیسی خان پرسید م آیا در این کاغذ چه نوشته بود که سبب اضطراب شما شد ؟ ابداً جواب نداد و دائماً متحیر و متفسر بود چون هشت ساعت از شب گذشت عیسی خان از این عبد پرسید که اگر بخواهم از راه مهریجرد بدون راهنمای در همین نیمه شب به یزد برخوم ممکن است یانه جواب داد که اگر در این شب تاریک بخواهید بروید مشکل است چرا که شب تاریک است و راه سنگ لاخ و شما هم هرگز از این راه عبور نکرده اید ولا بد باید بهمراه یک نفر بلدو راه نماید بروید عیسی خان در آن ساعت یک نفر از اهل منشار را

بهمراه خود برد اشته با دو نفر از سوارها از سمت مهریجرد روانه یزد شد در صبح همان شب که روز شنبه غره ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری بود سه ساعت بعد از طلوع آفتاب در خانه خود نشسته بود که جناب شاطر حسن خباز و جناب آقاعلی اکبر پسران جناب متصاعد اقامیرزا ابراهیم خباز علیهم بہاء اللہ سراسیمه و پریشان حال وارد شدند سبب حزن و پریشانی ایشان را پرسیدم فرمودند :

” امروز در منشار شهرت دارد که اهل یزد شورش ويلو ا کردند و چند نفر از احباب را شهید کردند پرسیدم این خبر را که آورد و گفتند از قراریکه ذکر میکنند این خبر را محمد صادق نعیم آبادی در منشار شهرت دارد جناب شاطر حسن فرمود من میروم وصدق و کذب این خبر را تحقیق میکنم جناب شاطر حسن و جناب آقاعلی اکبر هر دو از خانه این عبد بیرون رفته اند جناب آقاعلی اکبر بدر کان خود و جناب شاطر حسن بجهة تحقیق رفت چون جناب شاطر حسن در قبرستان منشار به محمد صادق نعیم آبادی - برخورد و از شورش و ضوضاء یزد و قتل احباب سئوال کرد محمد صادق غضبانک شده با چوبی که در دست را شت هر سر جناب شاطر حسن زد سر آن جناب شکسته خون بسر سر و صورت شر جاری شد .

محمد صادق در همان قبرستان ایستاده و فریار کرد که
ای اهل منشاد جمع شوید جمیع کثیری دور او جمع شدند
محمد صادق انان را از ضوضا^۱ و شورش و شهادت احباب
بیزد مطلع ساخت و خلق را بشورش و فساد و قتل احباب
ترغیب و تحریم نمود جناب شاطر حسن باسر شکسته و
صورت خون آلود از نزد محمد صادق مراجعت نمود واقعه
فیما بین خود و محمد صادق را به برادر خود جناب آقا -
علی اکبر و سایر احباب منشاد گفت احباب بعضی پنهان
شدند و بعضی بسمت کوههای منشاد فرار نمودند اهل
منشاد قریب سیصد نفر در قبرستان منشاد دور محمد
صادق جمع شده و قصد تاراج اموال و کشتن احباب الهی
نمودند جناب حاجی علیمحمد که یکی از احباب منشاد و
نسبت به اهل منشاد سمت ریاست راشت مطلع شده خود
را باشرار رسانیده و شورشیان را از آشوب و فتنه بازداشت
و سپس بخانه این عبد آمد و گفت حمد خدارا که آتش این
فتنه خاموش شد چند دقیقه ای خلق آرام بودند که باز
صدای شورش و غوغای اشرار بلند شد دوباره جناب
حاجی علیمحمد از خانه این عبد بیرون رفت که شاید
خلق را آرام کند هرچه کوشید توفیق نیافت و آتش فتنه
بالا گرفت در آن اثنا جناب آقا غلام رضا این حاجی

علینقی در حین فرار به سید ابراهیم گله دار پسر سید
ابول منشادی رسید .
سید ابراهیم مذکور قصد قتل جناب آقا غلام رضا نمود
جناب آقا غلام رضا از جلو سید فرار نمود سید مراجعت
کرد چون با شرار و شورشیان رسید عمد^۲ و از راه مکرو
خدعه خود را بروی زمین انداخت و چون مرد^۳ ای پیحرکت
دراز کشید عیال و اولاد و کسان سید دور او جمع شدند
و فریار کردند که ای مردم مسلمانی تمام شده و بهائیان
سید را کشتند مردم منشاد از اشرار و شورشیان و تماسائی
قریب سیصد نفر سید را که خود را به مردن زده بود برد اشتند
و به خانه محمد کلانتر آوردند و فریار کردند که بهائیان او
را کشته اند محمد کلانتر شخصی نزد این عبد فرستاد که
سیدی را بهائیان زده اند به قسمی که او را بیحال بخانه
من آورده اند بیا و ببین که ایا او غش کرده یا مرده استه
این عبد متوكلا علی الله و متوللا الیه روانه خانه محمد
کلانتر شدم چون در بین راه بشورشیان واشرار برخورد م
جمعی قصد کشتن این عبد کردند که یک نفر از اغیار
ایشان را منع کرده و از دور این عبد دور نمود این عبد از
جمعیت اشرار گشته وارد خانه محمد کلانتر شدم فورا^۴
نهض سید ابراهیم مذکور را گرفتم و دیدم کسالتی عارضش

نشده و بخلق گفتم سیدرا کسی نزد ه و اذیتی نکرده بی
سبب اسباب فتنه و فساد نشوید احدی کوش نداد واشرار
حالت سیدرا بهانه کرده فریاد زنان از خانه محمد کلانتر
بیرون آمدند و بیست و هفت نفر از جمعیت اشراریه تحریک
و اشاره جواد پسر حاجی محمد حسین شیرازی و بازن محمد
کلانتر جدا شدند این بیست و هفت نفر عبارت بودند
از : محمد صابر ق نعیم ابادی - غلام رضا ابن حسین -
سید محمد علی روشه خوان - علی اکبر ابن ابراهیم و غلام
رضای طزر جانی - حاجی ابن میرزا علی - احمد جولا -
و غلام حسین عاشق و جواد و حاجی و پسران غلامعلی
نجار - علی عرب و محمد ابن رضا - عبد العلی ابن احمد
- و علی ابن حاجی علی اکبر برادر محمد کلانتر و حسین علی
ابن حاجی ابوالقاسم - مهدی و ابراهیم فرزندان ام لعلی
و جعفر ابن غلام - و رضا و حسین - حسن فرزندان باقر
- احمد ابن شهر بانو - علی بیک ابن امیر بیک - احمد
ابن حاجی غلام - علی ابن عسکر ملقب به علی ترکاو -
میرزا احمد ابن محمد حسین دهان - علی ابن باقر
ابن ابول .

این عده عربده کنان با اسلحه قریب یک ساعت قبل از
ظهر یکمرتبه پسمت مزرعه خواجه حسن که یکی از مزارع

منشار است حرکت کردند
چون اشرار وارد مزرعه شدند جناب ملا علی اکبر
برادر حضرت رضی الروح روحی لمرقد ه المقدسه فدار
همین مزرعه و مزرعه هن رنک در زمینی که مشهور است
باراضی سنفری مشغول زراعت بود چون اشرار بجناب -
ملا علی اکبر رسیدند اولا حاجی ولد غلام علی نجار
سنگی بجانب آن جناب انداخت آن سنگ بر سر جناب -
ملا علی اکبر آمد ه سر آنحضرت شکست و خون بر صورت
و محاسن شریف شجاعی شد بعد از ضربت سنگ جعفر ابن
غلام ها چوبی که درست داشت بر سر آن جناب زد -
جناب ملا علی اکبر از ضربت سنگ و چوب بروی زمین افتاد
علی محمد پسرزاده جناب ملا علی اکبر که طفلی ده ساله
بود خود را بروی بدن جد خود انداخت بطوطی که اشرار
قصد گشتن آن طفل کردند که شخصی از اغیار مانع شده او
را رها کرد اشرار دور جناب ملا علی اکبر را گرفتند و با
ضربات کارد و سنه و چوب آنحضرت را شهید کردند دونفر
از اغیار جسد مطہرش را همان محل دفن کردند اما بعد
از چند روز جسد حضرتش را از محل قتل گاه بیرون آورد
درخانه مسکونی وملکی خود جناب ملا علی اکبر در محله
میرزا ها از محلات منشار واقع است دفن کردند سن جناب
ملا علی اکبر دریوم

شهادت هفتاد سال بود .

چون اشرار و قاتلین از قتل جناب ملاعلی اکبر فارغ شدند
بلافاصله و در همان مزرعه به خانه جناب محمد اسمعیل
خبار ابن مرحوم میرزا ابراهیم خباز ریختند و دست بتاراج
اموال زدند چون جناب آقا محمد اسمعیل در قسمت فوقانی
عمارت بود اشرار به آن قسمت رفته بد ن مبارکش را با کارد
 مجروح کرده از بالای عمارت بزیرش انداختند و سپس با
کارد و سنگ و چوب ان پاکباخته را شهید کردند .

چون ذبیح اللہ بقریبانگاه عشق

کرد جان وسرفادای شاه عشق

گفت نک جان راز ذبیح آساد هم

از تعیینهای هستی وارهـ

و بعد از شهادت جسد مبارکش را در همان مزرعه خواجه
محسن در کنار سنگ بزرگی در کنار جاده جنب ملک متصرفی
خود جناب آقا محمد اسمعیل دفن کردند و لان در همان
مکان مدفون است سن مبارک جناب آقا محمد اسمعیل در
یوم شهادت شصت و هفت سال بود .

اشرار و شورشیان بعد از فراغ از قتل آنجناب از مزرعه
خواجه محسن مراجعت کردند و به منشار آمدند و به اشرار
قریب سیصد نفر از تماشائی وغیرهم چه از اهل منشار و

چه از محل دیگر ملحق شدند و هست خانه جناب استاد
حسین ارسی وزیری از احباب بیزد که در آن هنگامه
ضوضاء در منشار بود روان شدند چون اشرار وارد خانه
شدند جناب استاد حسین به بالای بام خانه رفت محمد
صادق نعیم آبادی قصد جناب استاد حسین نمود آن -
جناب را تعقیب کرد جناب استاد حسین با شفره کفاشی که
در دست داشت زخمی بر سر محمد صادق زد ه محمد صادق
از بام خانه بزیر آمد یکی از اشرار حاجی محمد نام از راه
درخت توت به بالای بام خانه رفت و آنحضرت را دستگیر
نمود چند نفر دیگر از اشرار هم به بام خانه رفتند و آنجناب
را از بالای بام خانه بزیر انداختند و هنگام ظهر او را با
سنگ و چوب شهید کردند ورقه موقعه امة الله مادر جناب
استاد حسین علیها بهاء الله خود را بروی جسد مطهّر فرزند
انداخت اشرار سنگ بر بد ن آن زن مؤمنه زدند به قسمی که
بعد از شهادت فرزند بزرگوار مریض شد و پس از بیست روز
از دنیا رفت و بعد از شهادت بد ن مبارک جناب استاد
حسین را از محل قتل گاه برداشتند و در خلف باغ شرف
در کنار روی خانه شاه میری مقابله پل روی خانه در کنار شارع
عام در پای درخت های توت مشهور به توت های خواجه
رحمی و فن کردند و لان نیز در آن مکان مدفون است

سن مبارک جناب آقا حسین در یوم شهادت شصت و پن
سال بود .
بعد از شهادت جناب آقا حسین در همان ساعت و در
همان مکان قاتلین به جناب آقا غلامعلی رسیدند یک نفر
از اشرار عبد العلی نام تیری برین شریف جناب آقا غلامعلی
زد آن جوان هرز مین افتاد باقی اشرار آن بدنه مطهر را
بضرب سنگ و چوب مضروب نموده آن جوان مظلوم را بدین
نحو شهید کردند و بعد از شهادت جناب آقا غلامعلی
اشرار جناب آقا رمضان را که در همان کوه و در همان مکان
در زیر سنگ پنهان بود یافتهند و اطرافش را گرفته سنگ
را بر روی بدنه مبارکش انداختند واورا بدین نوع شهید کردند .
جسد جناب آقا رمضان را در همانکوه قریب هزار زرع کردند .
از دامنه کوه بالا میروند در همان محل قتل گاه دفن کردند
سن مبارک جناب رمضان در یوم شهادت بیست و دو سال
بود بدنه شریف جناب آقا غلامعلی را نیز در همان کوه کمی
بالاتر از مدفن جناب آقا رمضان دفن کردند و سن مبارک
جناب آقا غلامعلی در یوم شهادت هیجده سال بود والا ن
آن دو بدنه مطهر را در آن کوه مدفونند .
تا غروب آفتاب اشرار در آن کوه بودند در روقت غروب
آفتاب از کوه سرازیر شدند و اطراف منشار گردش کردند

سن مبارک جناب آقا حسین در یوم شهادت شصت و پن
سال بود .
بعد از شهادت جناب آقا حسین در همان ساعت و در
همان مکان قاتلین به جناب آقا غلامعلی رسیدند یک نفر
از اشرار عبد العلی نام تیری برین شریف جناب آقا غلامعلی
زد آن جوان هرز مین افتاد باقی اشرار آن بدنه مطهر را
بضرب سنگ و چوب مضروب نموده آن جوان مظلوم را بدین
نحو شهید کردند و بعد از شهادت جناب آقا غلامعلی
اشرار جناب آقا رمضان را که در همان کوه و در همان مکان
در زیر سنگ پنهان بود یافتهند و اطرافش را گرفته سنگ
را بر روی بدنه مبارکش انداختند واورا بدین نوع شهید کردند .
جسد جناب آقا رمضان را در همانکوه قریب هزار زرع کردند .
از دامنه کوه بالا میروند در همان محل قتل گاه دفن کردند
سن مبارک جناب رمضان در یوم شهادت بیست و دو سال
بود بدنه شریف جناب آقا غلامعلی را نیز در همان کوه کمی
بالاتر از مدفن جناب آقا رمضان دفن کردند و سن مبارک
جناب آقا غلامعلی در یوم شهادت هیجده سال بود والا ن
آن دو بدنه مطهر را در آن کوه مدفونند .
تا غروب آفتاب اشرار در آن کوه بودند در روقت غروب
آفتاب از کوه سرازیر شدند و اطراف منشار گردش کردند

و در جستجوی احباب بودند در آن وقت به محله محمد آباد از محلات منشار رسیدند اشرار در حین جستجو به جناب سید میرزا ابن سید احمد که از خوف اشرار در دامنه کوه شمالی منشار مشهور بکوه مراد علی در پای دیواری خوابیده بود برخوردند و نفر از اشرار غلامعلی پسر حاجی محمد و غلام حسین پسر میرزا علیرضا سنگ هزارگی را — برد اشتبهد و در همان حالی که جناب آقا سید میرزا در خواب بود بر سر آن جناب زدند بقسمی که آنحضرت از ضربت آن سنگ شهید شد بعد از شهادت آن بد نمهر را در رهمن محله محمد آباد در باغ ملکی خود جناب سید میرزا آوردند و دفن کردند و لان نیز در همان باغ مدفون است . سن مبارک جناب سید میرزا در ریوم شهرت هفتاد و پنج سال — بود یاری در آنروز اول ضوضا از یک ساعت قبیل ازاول ظهر تا غروب آفتاب هفت نفر از احباب الهی علیهم بھاء اللہ الا بھی را بهمین نحو شهید کردند و در آنروز در منشار صدائی شنیده نمیشد جز صدای هلله و غوغای خلق و صدائی شلیک تفک خدا امید اند که در آنروز براین عبد چه گذشت گاهی خبر قتل احباب را میآورند گاهی اغیار طعنه میزدند گاهی که بیک زیگر میرسیدند مبارک بار میگفتند گاهی نیز این عبد را تهدید بقتل مینمودند .

وجاره نداشت جز بیدن و شنیدن و صبر کرد ن
نه دست آنکه باگرد ون ستیزم
نه پای آنکه از دوران گریزم
یالیتنی مت قبل ذلك اليوم و مارایت هذه المصيبة
العظمی و الرزیة الكبری الا لعنة الله علی القوم الظالمین .
روز یکشنبه که روز دوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —
یکهزار و سیصد و بیست یک هجری بود در خانه جناب
 حاجی علیمحمد بود م علی الطیوع از خانه حاج میسور
بیرون آمد م دیدم ده نفر از تفنگ چیان خبری و زرد نکی
و چارراهی وارد شدند :
غلام حسین خبری با سه پسرش احمد خان و رضاقلی و
حسن خان با خیر الله چارراهی و حاجی ولد قربانعلی
خبری و غلام رضای زرد نکی و محمد ابن حسین چارراهی
و حسن شاه رضا و اسکندر چارراهی از یک نفر از اهل
منشار پرسیدم این تفنگ چیان برای چه بمنشار آمده اند
جواب داد که خبر ضوضاء یزد و منشار را شنیده اند و
بهقصد ریختن خون احباب و نهب و غارت اموال این
مظلومان بمنشار آمده اند چون خبر ورود این ده نفر
بکوش اشرار و شورشیان منشار رسید جمع شدند و با این
ده نفر تفنگ جی همدست و همراه آنگاه به خانه های احباب

ریختند ابتدا خانه و دکان جناب شاطر حسن و جناب آقاعلی اکبر را غارت کردند حتی درخت های انگور خانه جناب آقاعلی اکبر را قطع کردند عمارت و دکان را آتش زدند بعد از غارت اموال و سوختن خانه و دکان دو ساعت قبل از ظهر به در خانه جناب محمد باقر این حسن این صالح یکی از احباب بیزد که در آن اوقات در منشار پسورد وارد شدند جناب ملامحمد این مندر کار منشاری نیز در قسمت فوقانی خانه پنهان بود سه نفر از اغیار منشار به اسامی حاجی حسین و علی اکبر و حاجی حسینعلی این حاجی علی اکبر وارد عمارت شدند و جناب ملامحمد را دیدند حاجی حسینعلی به آن دو نفر از اغیار گفت جناب ملا محمد حق تعلیم و سمت استادی برمن دارد خواهش میکنم که او را ناریده بگیرید و از کشتن وی صرف نظر نمایید آنان قبیل نکرده جناب ملامحمد را گرفته از بالای عمارت خانه بزر آوردند و اشرار را خبر کردند اشرار و تفند چیان — دور جناب ملامحمد را گرفتند غلام رضا زدنکی که یکی از همراهان تفند چیان خبری بود تیری بر سینه جناب ملامحمد زد بعد علی اکبر تیری دیگر بر بدنه آن جناب زده با بقیه اشرار و تفند چیان نیز حضرتش را تیر باران کردند و سند و چوب بر بدنه مهارکش زدند و بعد از شهادت رسماً

بهایش بسته و آن بدنه مطهر را بروی زمین کشیده در پشت خانه جناب آقاعلی اکبر در سنگستان مقابل خانه شاهسونی انداختند .

زین العابدین عطار و حسنعلی پسر زین العابدین ساکنان مزرعه راحت آباد نفت فرستادند و علی عرب آن را بر بدنه شریف آنحضرت ریخته آتش زدند و ضمن سوزاندن آنقدر سنگ بر آن جسد مطهر زدند که جسد در زیر سنگها پنهان شد سپس اشرار و قاتلین آب بر بدنه شریف ریختند و رفتهند هنگام شب استاد نقی پسر جناب ملامحمد و جناب حاجی علی محمد آن جسد شریف را برداشته در زمینی که مشهور است بزمین سر مر و ملک خود جناب ملامحمد بود دفن کردند و لان آن بدنه مهارک در آن مکان مدفون است .

سن مهارک جناب ملامحمد در یوم شهادت پنجاه و هشت سال بود .

چون در روز اول ضوضاء منشاد جناب شاطر حسن خبار و جناب آقاعلی اکبر و جناب اسد الله فرزندان مرحوم میرزا ابراهیم خباز و جناب آقا حسنعلی و جناب جوار و جناب آقا سید تقی و جناب آقا سید باقر و جناب سید حسین و فرزندان مرحوم آقا سید احمد و جناب آقا سید محمد پسر

جناب سید تقی و جناب آقا میرزا محمد هدی و جناب عبد الوهاب و جناب عبد الرسول و جناب آقا محمد این مهدی از خوف اشرار به کوه شرقی منشاد که واقع است در پشت مزرعه ترکها پناه برده بودند در لیله سیم ضوضاء که لیله دوشنبه سیم ماه ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری رجبعلی نام از اهل منشاد که کرا را "در مجالس احباب حاضر بود و اظهار حب و ایمان مینمود با ان کوه نزد احباب رفت احباب چون رجبعلی را دیدند از شهادت هریک از شهداء و غارت اموال و جوش و خروش اشرار او چگونگی حال عیال و اولاد خود استفسار فرمودند رجبعلی کیفیت واقعه ضوضاء و شهادت شهداء را بسم احباب متواری رسانید احباب پرسیدند بعد از این خیال اغیار چیست و اشرار یا ما چه معامله خواهند کرد رجبعلی جواب داد که امروز جمعی از تفنگ چیان خبری وارد منشاد شدند و اشرار منشاد خیال دارند جمعی دیگر از اشرار قصبه تفت و مهریجرد را طلبیده با خود یارو همدست کنند و فرد اصبح قریب سیصد نفر بلکه چهارصد نفر اطراف این کوه را بگیرند و نگذارند احدی از شماها بد رزید و تمام را دستگیر و مقتول سازند چون احباب نظر بصدق اقت وایمان خود رجبعلی را مومن میدانستند و حال آنکه ابد از ایمان بمشام اور سید هبود چون احباب قول او باراست

پند اشته و سخنانش را باور کردند مضطرب شده در همان نیمه شب از بالای آن کوه بزیر آمدند و هریک بسمتی متفرق شدند در وقت فرود آمدن از آن کوه در آن نیمه شب تاریک جناب آقاطی اکبر به زمین افتاده پای مبارکش شکست.

لمورخه - نشانم کوی پاریں نشان را
چوپایم از طلب افتاده اند

وسنگی هم بهای جناب شاطر حسن خورد ه پای مبارکش مجرح شد و آن دو برادر در آن کوه ماندند بعد از اخافه و تفرق نمودن احباب در همان نیمه شب رجبعلی به نزد محمد کلانتر آمد و شرح حال و تفرقه احباب و شکستن پای آقاطی اکبر و ماندن آن دو برادر را تمامابه او گفت در صبح روز سیم ضوضاء که روز دوشنبه و سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ - یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری بود محمد کلانتر تفنگ چیان خبری و اشرار منشاد و چند نفر از اشرار تفت و پیزدرا یار و نفر از اعراب فارس که در آن روز در منشاد بودند جمع و روانه کوه کرد و امر بقتل آن دو برادر داد علاوه از شورشیان و آشوب طلبان منشاد جمع کثیری تماشائی از کوچک و بزرگ از اهل منشاد وغیرهم همراه آن جمعیت به راه افتادند هنگام طلوع آفتاب جناب

شاطر حسن از ها لای کوه بزیر آمد که قدری آب برای
برادر بزرگوارش آقاعلی اکبر ببرد اشرار لب چشمہ آب
که قریب دو هزار زرع بالای مزرعه حجت آباد موسوم به مزرعه
که کم بزرگ است در پایی درخت های بید بجانب شاطر
حسن رسیدند و دور آن جناب را گرفتند و پرسیدند
برادرت علی اکبر در کجا است جناب شاطر حسن فرمود که
در شب گذشته در وقت فرود آمدن از این کوه پایم از ضربت
سنگ مجروح شده و خون زیادی از پایم جاری شده است
شما برادر خون پای من بروید به برادرم علی اکبر میرسید
جمعی از اشرار جناب شاطر حسن را در همان لب چشمہ
آب نگاه داشتند و چند نفر برادر خون پای شاطر حسن
به بالای کوه رفته تا به جناب آقاعلی اکبر رسیدند در حالیکه
پای مبارکش شکسته و با حالت ضعف بروی زمین افتاده بود
و قدرت حرکت نداشت چون اشرار بجانب آقاعلی اکبر
رسیدند اول محمد ربیع داماد کلانتر تیری به بدن
مبارکش زد و بعد رضا نامی شکاری از اهل قریه بنشاد ک
садات تیری دیگر بر بدنه آن جناب زد باقی اشرار بدنه
مبارک جناب آقاعلی اکبر را تیر باران و آنحضرت را شهید
کردند بعد از شهادت آن جسد مطهر را در بالای آن -
کوه گذاشته از کوه سرازیر شدند و ^{به} جناب شاطر حسن

رسیدند جناب شاطر حسن قدری نبات همراه داشت نهایتها
رامیان اشاره و قاتلین قسمت کرد و لباسهای خود را نیز از
بدن مبارک بیرون آورد و هر پارچه از آنها را بیکی از اشاره
بخشید .

لمورخه - گشت عریان از لباس هست و بود
سوی قریان گاه آنکه رو نمود
بعد از بخشیدن لباسهای خود رو به اشاره نموده طلب
یک جرعه آب فرمود اشاره بان حضرت گفتند خودت بروی ب
چشمہ و آب بخور جناب شاطر حسن فرمود که اگرچه میدانم
مرا مهلت خوردن آب هم نمیدهید رضابقضاء الله و تسلیما
لامره .

خواجه حافظ - گرتیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحكم لله
و روانه شد جناب شاطر حسن از پیش و اشرار از عقب
چون جناب شاطر حسن چند قدم از اشرار دور شد هفده
نفر از تفنگ چیان خبری و اعراب فارس و اشرار منشاد بدنه
مبارکش را تیر باران کردند جناب شاطر حسن بروی زمین
افتاد دفعه ثانی آن هفده نفر قاتلین آن بدنه شریف را
تیر باران کردند تا سه دفعه جسد مطهرش را هدف
بنجاه و پیک تیر از رصاص مشوش نمودند و بعد از شهادت

بدن شریف جناب آقاعلی اکبر ابدون کفن و دفن در بیان
آن کوه گزاردند و جسد جناب شاطر حسن را در رامنه کوه
در لب همان چشمہ آب بروی زمین انداختند و هنگام شب
جسد جناب شاطر حسن را احباب برداشته به منشار آوردند
و در صندوقی گزارده در حجره از حجرات خانه مسکونی
خود جناب شاطر حسن به امانت گزارده و چهارماه بعد از
شهادت جسد او را در همان مزرعه حجت آباد سمت شرقی
استخر مشهور بمزرعه کهم بزرگ دفن کردند.

و چهل روز بعد از شهادت جناب آقاعلی اکبر نه نفر از
احباب منشار جناب آقاعلی اکبر ابن محمد خواهرزاده جناب
آقاعلی اکبر شهید و جناب آقا جواد ابن ملا با بائی شهید و جناب
آقاعلی اکبر فرزند جناب حاجی علی محمد و آقا میرزا علی
جناب آقا میرزا محمد شهید و آقا حیدر ابن تقی و آقا میرزا علی
مقنی و آقا غلامحسین ابن حاجی جعفر و آقا میرزا علی اکبر
ابن حسین ابن حاجی نصرالله و آقا عبد الوهاب مخفیانه
هنگام شب به بالای کوه رفتند و جسد شریف شریعت را در صندوق
گزارده به منشار آوردند و در خانه مسکونی خود جناب —
آقاعلی اکبر دفن کردند و الان مدفن جناب شاطر حسن در
همان مزرعه حجت آباد مشهور به مزرعه کهم بزرگ و مدفن
جناب آقاعلی اکبر منشار در خانه مسکونی خود آن جناب

موجود است.

سن جناب آقاعلی اکبر ریوم شهادت پنجاه و شش سال
بود و سن شریف جناب شاطر حسن شصت سال.

روز سه شنبه چهارم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکهزار
و سیصد و بیست و یک هجری بود که اشرار از محل اختفای
جناب آقاعلی اکبر ابن حسن ابن حاجی رجب در خانه
غلام رضا نام مشهوریه غلام زاغ داماد خود جناب آقاعلی اکبر
مطلع شدند و جمعی از اشرار به آن خانه ریختند و او را گرفته از
خانه بیرون آوردند ابتدا غلام رضا پسر حسین تیری بریدن
جناب آقاعلی اکبر زد بعد حسینعلی پسر حاجی محمد با
چوبی که درست داشت محکم بر سراو کوبید آقاعلی اکبر از
پای در آمد و بروی زمین افتاد باقی اشرار بد ن شریف شریعت را
تیرباران کردند و آنقدر سنگ و چوب براور زدند تا شهید
شد بعد از شهادت جسد شریعت را از بالای پل رودخانه به
میان رودخانه انداختند تا شب آن شهید در میان رودخانه
افتاده بود در شب احباب جسد را از میان رودخانه
برداشتند و در باغ ملکی خود جناب آقاعلی اکبر که واقع
است در محله عرب از محلات منشار دفن کردند و الان نیز
در همان مکان مدفن است سن جناب آقاعلی اکبر ریوم
شهادت پنجاه سال بود و شهادتش یک ساعت قبل از —

جمع شدند و آن جسم شریف را سنجیده باران کردند و ساعت
 قبل از ظهر آن مظلوم را بدین نحو شهید کردند بعد از
 شهادت ریسمان بپای میارکش بسته و بروی زمین کشیده به
 درخانه شاهسونی آوردند در شب عیال آنحضرت جسد را
 برداشته در باغ کمالی ملک خود جناب آقامیرزا حسین در جلو
 عمارت دفن کرد که اکنون موجود است سن جناب آقامیرزا
 حسین در پیو شهادت شصت سال بود در همان یوم
 شهادت آقامیرزا حسین محمد کلانتر چند نفر از اشرار را —
 فرستاد و آقا ید الله فرزند جناب آقامیرزا حسین را گرفتند
 و به خانه محمد کلانتر آوردند در خانه کلانتر خواستند آن طفل
 را که بیش از دوازده سال نداشت شهید کنند این عبد در آن
 مجلس حاضر بودم به محمد کلانتر گفتمن این طفل است و تکلیف
 از او مرتفع است بگو دست از کشتن این طفل بدارند باز
 اشرار قصد کشتن آن طفل را نمودند این عبد محضر
 استخلاص آن طفل به محمد گفتمن اگر صلاح تو باشد مبلغی
 از مادر این طفل بگیر و او را رها کن چون این حرف را از
 من شنید زوجه جناب آقامیرزا حسین یعنی مادر آن طفل را
 احضار کرد ازاو مبلغی گرفت و طفل را رها کرد .
 در همان روز چهارشنبه که روز پنجم ماه ربیع الثانی سنه
 ۱۳۲۱ هجری بود اشرار چون از قتل جناب آقامیرزا حسین

در روز چهارشنبه پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —
 یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری اشرار از مخفیگاه جناب
 آقامیرزا حسین ابن صادق ابن حاجی محمد علی در کوه
 شمالی منشار مشهور بکوه مرغستان وکوه مراد علی مطلع شدند
 وقت ظهر و نفر از اشرار پکی جواد ابن غلام علی نجار منشاری
 دیگری زین العابدین ابن علی اکبر از اهل یزد ها آن گوه
 رفتند و جناب آقامیرزا حسین را دستگیر کردند و به منشار
 آوردند و جناب میرزا حسین را به خانه محمد ربیع آوردند
 جناب آقامیرزا حسین از اشرار طلب جرعه ای آب فرمود
 محمد صادق نعیم آباری کاردی را از کمر کشیده و گفت
 آب برای تو آب نوک این کارد است و آن کارد را بر سینه آن
 جناب زد و رو با هل منشار کرده گفت ایها الناس من با
 خود عهد کرده بودم که خون این طایفه با پی را بخورم حال
 شاهد باشید که من بعهد خود وفا کردم و خونهای را که
 به کارد آلوه بود بخورد و اشاره به اشرار کرده جناب
 آقامیرزا حسین را تیرباران کنند اشرار ناگاه او را تیرباران
 کردند آقامیرزا حسین بروی زمین افتاد اکبر پسر احمد و
 جواد پسر غلام علی نجار و حسین علی پسر حاجی محمد
 و اکبر پسر ابراهیم و جمعی دیگر از اشرار در آن شهید

فارغ شدند سه ساعت قبل از غروب آفتاب به محله کوز که
بین منشار و کاوافشار واقع است رفتند .

جناب آقا علیمحمد ابن جناب حاجی حسین ابن حاجی علی
اکبرترک از خوف اشرا درخانه حسین ابن حسن ابن پناه
علی پنهان بود چهار نفر اشرا را سامی حسنعلی پسر
حاجی محمد و جواد پسر محمد هادی و علی اکبر پسر ابراهیم
و علی اکبر پسر حاجی حسین با جمعی دیگر از اشرا جناب
آقا علی محمد را گرفته از خانه بیرون آورده و در منشار بدرا
دکان میرزا ولد استاد جعفر صباغ آورده و ابتداء علی اکبر
ابن حاجی حسین تیری بر سر او ز آقا علی محمد بروی زمین
افتاد اشرا را رسنگ باران نمودند و در حین جان دادن
که هنوز رمقی دریدن داشت بمانعلی پسر غلام رضا مشتی
خاک برداشته برد هن او ریخت و چند لکد بر سینه اش او
را بدمین نحو شهید کردند و بعد از شهادت رسماً بپایش
بستند و بروی زمین کشیده بدرخانه جناب شاطر حسن
شهید انداختند در شب یک نفر از احباب جسد او را برداشته
درخانه جناب شاطر حسن در پایین باغ سمت شمالی با غ
پهلوی دیوار دفن کرد و الان در آن مکان مدفون است
سن جناب آقا علی محمد در یوم شهادت چهل و پنج سال
بود .

روز پنجم شنبه ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ پکهزارو
سیصد و پیست و یک هجری قمری دو ساعت قبل از ظهر که
ورقه موقعه امة الله خدیجه سلطان بنت حاجی رجب مادر
جناب آقا غلام رضای شهید ابن حاجی علینقی درخانه خود
نشسته بود غلام رضا پسر حسین و علی پسر حاجی اکبر و
احمد پسر حاجی غلام و غلام رضای طرز جانی به خانه آن
زن مؤمنه ریختند و او را از خانه بیرون آوردند و به نزد
محمد کلانتر بردن و اجازه قتل آن زن را خواستند محمد
کلانتر گفت او را ببرید اشرا رقصد محمد را دانستند که بقتل
آن زن راضی است اشرا او را به وسط قریه منشار آورده
و به بالای بام تکیه برده و از بالای بام تکیه منشار بزیر
انداختند زنهای منشار بعد از شهادت چادر را مقعده
اور ابردند و مرد و زن دور بدن مطهره آن زن را گرفتند
و بدنش را سنگ باران کردند و بعد از شهادت درخانه
مسکونی خود آن زن مؤمنه که در محله کرمی از محلات منشار
واقع است دفن کردند و اکنون در همان محل موجود است
سن خدیجه سلطان در یوم شهادت شصت و پنج سال بود .
روز جمعه که روز هفتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —
پکهزارو سیصد و پیست و یک هجری قمری بود و جناب آقا
سید جواد ابن جناب آقا سید تقی علیهمابها اللہ از خوف

asherardrخانه خود پنهان بود غلامرضا پسر حسین مطلع شده به آن خانه رفت جناب آفاسید جوار رازخانه بیرون آورد سه نفر از ختران جناب آفاسید جوار یکی نه ساله و دیگری هفت ساله و سومی پنج ساله دامن غلامرضا را گرفتند و التماس کنان می گفتند که ماسه نفر را بکش و دست از پدر ما بردار و از کشتیش در گذر اما آن شقی هرچه آن اطفال مظلومه عجز و التماس کردند قول نکرد اطفال گریه کنان و التماس کنان گاهی دامن غلامرضا را میگرفتند و زمانی دور پدر میگردیدند آخر الا مر غلامرضا آن اطفال را بضرس سیلی و چوب از اطراف پدر دور کرد و در همان حین جمعی دیگر از اشرار رسیدند و جناب آفاسید جوار را گرفته دستهایش را از پشت پسته با سر و پای پرهنه بدرخانه محمد کلانتر آوردند.

مرا بحالت مستقی نگر که تا بینی

جهان و هرچه در او هست دستگاه من است
در آن روز این عبد رخانه محمد کلانتر بود که اشرار جناب آفاسید جوار را به خانه محمد کلانتر آوردند جناب آقا سید جوار در نهایت بشاشت متّسم بودند و ابداً "با احدی تلّم نمیفرمودند".

مولوی الرومی - عاشقان را درد هست و ناله نیست

بادل ولد ارشان دلاله نیست

خاموشند و نعرهٔ تکبیرشان

میرسد تاعرش تخت یارشان

محمد کلانتر به بالای هام خانه آمد اشرار به کلانتر گفتند
سید را آوردیم با او چه یکنیم محمد به اشرار گفت چراسید را
نzd من آوردید و اشاره کرد او را ببرید و بقتل برسانید
اشرار جناب آفاسید جوار را به میدان نخل منشار برند
ابتدا جوار پسر غلامعلی نجارتیری بر سر آن جناب زد —
پس میکه استخوان سراز هم شکافت و بروی زمین افتاد بعد
غلامرضا پسر حسین و علی اکبر پسر حاجی حسین و غلامرضا
طزر جانی و چند نفر دیگر از اشرار آن سید شریف را تیرباران
نمودند .

مردم دور جسد جمع شده آن را سنگباران می کردند یک ساعت قبل از ظهر آن مظلوم بدینظریق شهید شد بعد از شهادت جسد سید را برداشته در پشت خانه شاهسونی به چاهی که برای سوزانیدن زغال حفر کرد بودند اند اختند و الان آن بد نمظهر در همان چاه مدفون است .

سن مبارک جناب آفاسید جوار دریوم شهادت چهل سال بود .

شنبه هشتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری جناب آقا محمد علی ابن حاجی نصرالله

در مزرعه رحیم که یکی از محلات منشاد است در خانه جناب آقامیرزا الحمد برادرزاده خود پنهان بود شش نفر از اشرار غلام رضا پسر حسین و میرزا علی اکبر و میرزا جواد و فرزندان رضا و سید محمد علی روپه خوان و سید حسین پسر سید ابراهیم و محمد پسر رضا با جمعی دیگر از شورشیان جناب آقامحمد علی را دستکیر کرد از خانه بیرون آوردند و از در همان خانه طناب بگردند پیچیدند و پیکر طناب را محمد پسر رضا گرفت و سرد یگررا غلام رضا پسر حسین و هریک طناب را بقوت تمام کشیدند و دو ساعت قبل از غروب آفتاب آن مظلوم را شهید کردند.

لمورخه - گردن آن عاشق کامل عیار

شد اسیر طره مشکین پار
و بعد از شهادت اشرار رحالیکه سنگ و چوب بردند آن جناب می زدند از آن مکان دور شدند در شب احباب بدند آن مظلوم را برداشته در محله عرب که یکی از محلات منشاد است برده در باغ ملکی خود جناب آقا محمد علی دفن کردند و اکنون نیز موجود است سن جناب آقامحمد علی در ریوم شهادت پنجاه سال بود.

یکشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ جناب آقا غلام رضا ابن حاجی علینقی در خانه سید رضا ابن میرزا

جمال پنهان بود سید حسین پسر سید علیرضا مطلع شده چهار نفر از اشرار محمد صادق نعیم آبادی و میرزا رضا پسر حاجی سید میرزا امام جماعت منشاد و سید حسین پسر حاجی سید محمود و سید ابراهیم پسر سید علیرضا را خبر کرد با جمعی دیگر اشرار اطراف خانه را گرفتند و جناب آفغالام رضا را از خانه بیرون آوردند و دستهایش را بعقب بسته به محلی که مشهور به پشت باغ است آوردند ابتدا سید حسین پسر حاجی سید محمود و سید ابراهیم پسر سید علیرضا هریک تیری بر بدنش زدند و آن جناب را از پای در آوردند بعد اشرار سنگ و چوب بردند شریف شدند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب او را بدین نحو شهید کردند و جسد شدید را همان مکان به چاه انداختند و بعد از دو ماه احباب جسد جناب آفغالام رضا را از آن چاه بیرون آوردند و در خانه مسکونی آن جناب به کنار جسد خدیجه سلطان مادرش دفن کردند و لان مدفن مادر و فرزند هردو در آن خانه در محله کرمی از محله های منشاد مدفون است.

سن جناب آفغالام رضا در ریوم شهادت چهل سال بود.
پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و پک هجری جناب آقا اسد الله نجل جلیل

مرحوم میرزا ابراهیم خباز برادر جناب شاطر حسن و آقا
علی اکبر شهید در هنگام شورش و بلوای در منشار پنهان
بود در شب پنجشنبه مذبور عزم رفتن بسوی یزد فرمود
سید علی پسر حاجی سید احمد منشاری را به مردم خود
برداشتند از راه دره با تفاوت پکدیگر پیاره روانه شدند در
میان راه در پای گردنه مشهور به گدار زارود وقت طلوع
آفتاب روز مذبور که روز پنجشنبه سیزدهم شهریور میان
بود چند نفر از اهل مهریجرد جناب آقا اسد الله را دیدند
دور جناب آقا اسد الله را گرفتند و آن جناب را با سید علی
اکبر دستگیر کردند و بمزرعه ابراهیم آباد مشهور بمزرعه
 حاجیها که در پای همان گدار زارو واقع است آوردند
اهل مزرعه از حال جناب آقا اسد الله و سید علی استفسار
نمودند چون سید علی از اغیار بود او را رها کردند و جناب
آقا اسد الله را نگاه داشتند اهل مزرعه شرح گرفتاری جناب
آقا اسد الله را به میرزا ابراهیم امام جمعه یزد که در آن
وقات در قریه طرزجان بود نوشتهند قاصد نوشته را برداشتند
روانه طرزجان شد چون قاصد بطرزجان رسید حاجی
میرزا محمد علی طرزجانی ملقب به حاجی قبله از این امر
مطلع شده قاصد را طلبید و نوشته را از قاصد گرفت و
بدون اطلاع امام جمعه شش نفر از اشرار تفت را که در

طرزجان بودند به اسمی عبد الخالق و سید مهدی مشهور
بشمرو حاجی سید علی اکبر سیاه و اکبر پسر ابراهیم زارع
و عبد الوهاب و سید حسین عرب طلبیده شرح حال و گرفتاری
جناب آقا اسد الله را به آنان گفت و آنان بمزرعه ابراهیم
آباد روانه و امریکه قتل آنجناب نمود اشرار چون وارد مزرعه
شدند جناب آقا اسد الله را به بالای بام خانه سید محمد
نام از اهل آن مزرعه برداشتند و بعد از سؤوال و جواب اول
سید حسین عرب پیک زخم کارد بر بدین آنجناب زد و بعد
اشرار در همان بالای بام خانه بدنش را تیرباران نمودند.
و در حال احتضار او را از بالای بام خانه در شارع عام
انداختند.

و سه ساعت بعد از ظهر جناب آقا اسد الله را بدین نحو
شهید کردند در آن روز ده نفر از اشرار منشار به اسمی
غلام رضا پسر حسین و علی اکبر پسر ابراهیم و محمد پسر
رضایا و غلام حسین عاشق و میرزا پسر استاد جعفر صباغ
و حسن علی پسر حاجی محمد و جواد و حاجی پسران —
غلام علی نجار و مهدی پسر ام لیلی و سید یحیی پسر
میرزا ابراهیم بسوی بمزرعه ابراهیم آباد روانه شدند وقتی
به بمزرعه رسیدند یک ساعت از شهار است آن جناب بدست
اشرار تفت گذشتند بود علی اکبر پسر ابراهیم جناب آقا

اسد الله را باتیشه نجاری از بد ن شریف ش جدا کرد واشرار
منشار نیز سررا برداشت به منشار آوردند و در میدان نخل
منشار انداختند و قریب سه ساعت آن سر در آن میدان
افتاده بود .

لمورخه — ای خوش آن سر کر غم چوگان عشق
همچو گوی افتاده در میدان عشق

و بعد سر را از روی میدان برداشته در بالای دکان —

عطاری خود جناب آقا اسد الله آویختند و اهل منشار
سنگ بر آن میزدند ملام محمد حسین روضه خوان که یکی از
اغیار بود به اهل منشار گفت ای مردم در وقعه کربلا هنی امیه
به چنین امر قبیحی جسارت کردند و سر مبارک حضرت —

خامس آل عبا جناب سید الشهد اعلیه الاف التحیه و الثناء
را بدر دروازه کوفه آویختند و اهل اسلام تا امروز ایشان را
لعن و ملامت میکنند امروز شما اهل منشار فعل بالفعل
به همین عمل شنیع ارتکاب جستید مردم از شنیدن این حرف
دست از سر آن مظلوم برداشتند و بعد از یک شبانه روز
آن سر را از بالای دکان بزیر آوردند و در خانه ملکی جناب
حسین ها با هرادر جناب آقا اسد الله جنب همان دکان
عطاری رفن کردند اما بد ن بی سر جناب آقا اسد الله را
در همان مزرعه ابراهیم آباد در چاه انداختند بعد از

د و ماه یک نفر از احباب علیرضانام این فیاض مقنی جسد
را از آن چاه بیرون آورد و در همان مزرعه دفن کرد بعد از
چهار ماہ جناب آقا میرزا اسد الله این میرزا اسماعیل ازینی
اعمام جناب آقا اسد الله شهید سرمههر آقا اسد الله را از
آن خانه بیرون آورد و در صندوقی که جسد جناب شاطر
حسن در آن بود گذاردند و در مزرعه که کم که سابقاً اشاره
شد دفن کردند و الان بد ن جناب آقا اسد الله در مزرعه
ابراهیم آباد و سرش در مزرعه که کم موسوم بحاجت آبار
پهلوی جسد برادرش مدفون است .

سن جناب آقا اسد الله در یوم شهادت سی و پنج سال
بود .

روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —
یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری جناب آقا میرزا محمد
نجل جلیل جناب آقا ملاعی اکبر شهید علیهم السلام اللہ لا بهی
در حجره ای باغ سید علی اکبر ابن حاجی سید حسین پنهان
بود . ابوالقاسم پسر غلام رضا مطلع شده اشرار و شورشیان
را خبر گرد قریب دویست نفر از اشرار و شورشیان و تماشاجی
از اهل منشار و سایر محال دور آن باغ جمع شدند و دو
ساعت قبل از ظهر جناب آقا سید میرزا محمد را گرفته
دستهایش را به قب بستند و از باغ بیرون آوردند و اورا

بادستهای بسته به خانه جناب آقاعلی اکبر شهید آورده
و بد رخت سفید ازی که در پشت خانه واقع بود بستند و
اشرار دور او را گرفته تپیر بارانش کردند و سپس جسد را
از درخت باز کرده بروی زمین انداختند و بانفتی که
زین العابدین عطار فرستاده بود آتش زدند .
لمورخه — بی خود آنه پیش شمع روی پار

سوخت پکسر خویش را پروانهوار
و حین سوختن قاتلین آنرا سنگباران می کردند و جواه
پسر غلامعلی نجار و بمانعلی پسر غلام رضا دو نفر از قاتلین
لگد بر آن می زدند .

لمورخه — عاشقان آن جمال بیمثال

گشته در میدان عشقش پایمال
ویس از رفتن اشرار سید مهدی نام از اغیار که با جناب
آقامیرزا محمد قرابتی داشت آن بدن مطهر را از آن مکان
برداشته در راین جنب خانه مسکونی خود جناب آقامیرزا —
محمد مشهور بزمین آقارضائی دفن کرد و الان در آن مکان
مدفون است سن جناب آقا میرزا محمد در یوم شهادت —
چهل و سه سال بود .

در همان روز جمعه که چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه
۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری بود جناب

آقاسید حسین ابن مرحوم آقاسید احمد در محله میرزا از
 محلات منشار در خانه سید آقائی که یکی از اغیار بود
 پنهان بود سید جواد پسر بزرگ جناب سید حسین که
 جوانی چهارده ساله بود در روز قبل از ضوضاء منشار
 هنگامی که با پدر بزرگ خود به کندن و احیای زمین برای
 زراعت مشغول بود سنگ بزرگی از جای خود غلطیده هر
 دو پای جوان از ضربت آن سنگ مجرح شد واستخوان
 یک پای او نیز شکست و در پست افتاد بقسمیکه قادر بسر
 حرکت نبود و این بعد همه روزه بعیادت او میرفتم و به معالجه
 و مد اوایش مشغول بودم وقتیکه ضوضاء منشار بالا گرفت
 و اشرار شورش و بلوا کردند در همان روز اول ضوضاء زوجه
 جناب سید حسین از خوف اشرار و شورشیان فرزند بیمار
 خود سید جواد را بخانه سید آقائی نزد پدر بزرگوارش
 برد جناب سید حسین و زوجه اش و سید جواد هرسه در
 آن خانه پنهان بودند و یک پسر و یک دختر آن جناب ویلان
 و سرگردان دور از پدر و مادر هر روز در خانه ای و هر
 شب در باغی ویان رکوه و صحرائی کرسنه و تشنہ از خوف
 اشرار پنهان بودند چهاردهمین روز ضوضاء منشار که
 همان روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱
 یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری بود اشرار خانه های

منشاردا برای یافتن احباب جستجو میکردند سید آقائی صاحب خانه زوجه جناب آقا سید حسین را از اوضاع مطلع نمود و گفت نزدیک است که اشرار وارد این خانه شوند و من خوش ندایم که شوهرت را در خانه من بقتل رسانند آن محزونه گفت و گوی سید آقائی را به شوهر خود جناب سید حسین ابلاغ نمود آنحضرت پر زوجه خود فرمود کشته شدن من نماید یک است و بزودی مرا خواهند کشت و سپس زن و فرزند علیل خود را وداع کرده از خانه بیرون آمد موقع بیرون آمدن از خانه سید آقائی صاحبخانه بجناب سید حسین گفت بهمراه من بباید تا شمارا به مسجدی که در قرب خانه من واقع است برد و پنهان نمایم بعد از اینکه اشرار خانه مرا جستجو کردند و رفتند بخانه من مراجعت کنید و در همین خانه پنهان شوید جناب سید حسین بالباس مبدل دو ساعت بعد از ظهر از خانه بیرون آمد و با تفاوت سید آقائی وارد مسجد شد و پشت منبر پنهان کردید بعد از آنکه جناب سید حسین از خانه بیرون رفت اشرار وارد خانه سید آقائی شدند تمام خانه را جستجو کردند و از منزل خارج شدند در آن هیچ چند نفر از زنهای آن محله وارد آن مسجد شدند و جناب سید حسین را پیدا نکردند اشرار را خبر کردند اشرار را روی به

مسجد نهادند جناب سید حسین از مسجد بیرون آمدند و از کوچه سرازیر شد و قریب دویست زرع از در مسجد را ورشده و از دیوار باغی بالا رفت و در باغ در میان کشتهای گندم پنهان شد زنی از همسایگان که از مخفی شدن آن جناب در آن باغ مطلع شده بود ابراهیم پسر ام لیلی را خبر کرد ابراهیم وارد آن باغ شد و در میان گندم زار به جستجو پرداخت و جناب سید حسین را یافت ابراهیم با چوبی که در دست داشت محکم بر سر آن جناب کوفت بعد حسین علی پسر حاجی محمد تیری بر صورت آن بیگناه زد سپس سید حسین پسر سید ابراهیم با تفنگ قصد آن جناب کرد ولی تیر از تفنگ خارج نشد اما جناب سید حسین با همان تیراول بروی زمین افتاد غلام رضای طزر جانی او را گرفته و از هالای دیوار باغ در میان کوچه انداخت و آنگاه پایش را گرفته بروی زمین کشیده و مقابل خانه جناب ملا بابائی شهید بروی - زمین انداخت هنوز جناب سید حسین رمی در بدنه داشت که عیال و اولاد آنحضرت مطلع شدند و به نزد او شتافتند در بین راه غلام رضا پسر حسین به ایشان رسید و از روی غصب بدانان نظر کرد آن مظلومان از خوف بروی زمین نشستند غلام رضا به ناسزاگوئی نسبت به عیال آن حضرت پرداخت و عیال و اطفال مظلوم جناب سید حسین پس